

مدار

نشریه دانشجویی انجمن اسلامی دانشجویان
دانشگاه خلیج فارس بوشهر
سال سیزدهم، ۲۲ آبان ۱۳۹۹
شماره ۱۴۴



نشریه دانشجویی مدارا

صاحب امتیاز: انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه خلیج فارس

سردبیر و مدیرمسئول: پویا نگهدار

ویراستار: سارا شهسواری، بهاران عمرانی

طراح جلد: صادق استوار، مصطفی محمدشاهی

تمامی نوشته‌هایی که با نام نویسنده و بدون ذکر منبع یا توضیح مرتبط دیگری به چاپ می‌رسد، مطالب تولیدی دانشجویان دانشگاه خلیج فارس است. دانشجویانی که تمایل دارند مقالات و نوشتارهایشان در ماه‌نامه «مدارا» منتشر شود، با مراجعه به دفتر انجمن اسلامی یا از طریق صفحات مجازی انجمن اسلامی می‌توانند این مقالات را به دست هیئت دبیران «مدارا» برسانند. مقالات منتشره صرفاً دیدگاه نویسندگان آن مقاله را نمایندگی می‌کند. مطالب این نشریه دیدگاه انجمن اسلامی دانشجویان نیست. مواضع و دیدگاه‌های انجمن اسلامی تنها از طریق بیانیه و

دبیر انجمن اسلامی اعلان می‌گردد.

آدرس: دانشگاه خلیج فارس، جنب دانشکده مهندسی

فهرست مطالب

کرونا و توهم زدایی از انسان مدرن

۲

ضیافت

۵

فرزین رحیمی

۵

الهه کولایی

۶

پیرامون رنج و مفهوم آن

۷

خانواده به مثابه آسیب

۹

[instagram.com/anjomanpgu](https://www.instagram.com/anjomanpgu)



[telegram.me/anjomanpgu](https://t.me/anjomanpgu)



twitter.com/anjomanpgu



کرونا و توهم زدایی از انسان مدرن



امیر ارسلان ادیب

از مدیران «سیتی بانک» منهنن در سر می‌پروراند به همان اندازه بر زندگی مردم زحمت‌کش و گرسنه‌ی جهان سوم اثر می‌گذارد که سرکوب و داغ و درفش استبدادهای کهنه خودشان.

امروز دیگر همگان با پس‌گردنی کرونا و ویروس، این نکته را فهمیده‌اند که «از میان چنین دریای خونینی، ماهی خوشبختی و موفقیت شخصی نمی‌توان صید کرد». فهمیدیم که سعادت و رستگاری و حتی سلامتی بدون دیگری شدن نیست.

زمان آن رسیده که همه با هم برای صلح و سعادت و سلامتی روی کره زمین، به آنچه بر دیگر انسان‌ها می‌گذرد با حساسیت بیشتری بنگریم. در این برهه، به‌ویژه باید به «اقتصاد سلامت» یا آنچه دست‌راستی‌ها «سرمایه سلامت» می‌نامند، موشکافانه نگریم.

خداوندگار پنهان جهان نوین، «بازار آزاد» دهه‌هاست دولت‌ها را به سوی خصوصی‌سازی «بهداشت و سلامت» سوق داده است. توجیه‌اش همان منطق کهنه خصوصی‌سازی است؛ سلامت خصوصی یعنی عرضه با کیفیت و انتخاب دموکراتیک برای تقاضا کنندگان کالا-سرمایه‌ی «سلامتی».

آنچه در این میان تیر خلاص خورد، خدمات دولت در بخش «سلامت عمومی» بود؛ یعنی مجموعه‌ای از برنامه‌ریزی‌ها و آمادگی‌های برای حفظ سلامت همه شهروندان بدون هیچ تمایزی، شامل زیرساخت بیمارستانی گسترده، بیمه خدمات درمانی ارزان، سازمان‌ها و مراکز پژوهشی سلامت عمومی و همه‌گیری‌شناسی و آزمایشگاه‌های گسترده برای ساخت واکسن و... اینها به‌خودی‌خود پر هزینه و بدون سوداند، شاید حتی زیان‌ده باشند.

هم‌اکنون در سراسر جهان جز انگشت‌شماری کشورها، نظام‌های درمانی نحیف شده، تعدیل شده و خصوصی، قادر به خدمات‌رسانی برای مقابله با ویروس با این شدت و گستردگی دامنه شیوع نیستند.

بی‌گمان این روزها از میان خبرها شنیده‌اید که یکی پس از دیگری، نظام‌های درمان کشورها

در حال حاضر همه ما انسانها تجربه‌ای مشترک را از سر می‌گذرانیم. ویروسی مرموز زندگی طبیعی را از جریان انداخته و جان بسیاری را گرفته است؛ احتمالاً جان بسیاری دیگر راه هم خواهد گرفت. این تجربه از مرزهای بیماری فراتر می‌رود؛ در همین چند هفته بخش عمده‌ای از آنچه به عنوان نظم اجتماعی و ایدئولوژی معاصر می‌شناختیم فرو ریخته است. دولت‌ها ناچار شده‌اند چراغ جادوی «تولید سرمایه‌داری» را خاموش کنند و دست به دخالت‌های گسترده در بازار بزنند که پیش از این غیرقابل تصور می‌نمود. با این همه، خوش‌خیالی است که بپنداریم این الگو در آینده به دگرگونی‌های سیاسی به سود عموم مردم و زحمت‌کشان بینجامد. آنچه تجربه تاریخی از دوران پس از بحران‌های جهانی، همچون جنگ جهانی اول و دوم و حتی پس از همه‌گیری همسانی در دهه ۲۰ میلادی، یعنی آنفولانزای اسپانیایی، که میلیون‌ها نفر را به کام مرگ کشانده بود نشان می‌دهد، پدید آمدن یک دوره رکود اقتصادی سهمگین است. در این دوره رکود و در روند بازیابی و بازسازی توان از دست رفته‌ی بازار، سیاست‌های ناسیونالیستی پا می‌گیرند و سرمایه‌داری و راست افراطی همگرا می‌شوند و در پایان، شمار بسیاری از گروه‌های اجتماعی فرودست‌ت و پار می‌شوند.

ریشه بحران به‌واقع در همین چارچوبی است که هم‌اینک، برای اندک زمانی تعطیل شده است؛ «بازار جهانی». در سه دهه گذشته، «بازار جهانی» بی‌وقفه پیش‌روی کرده است. حالا دیگر بنیادی‌ترین نیازها و حقوق بشر نیز از چارچوب بازار و قواعد عرضه و تقاضا پیروی می‌کنند؛ که آموزش و بهداشت و سلامت برجسته‌ترین آنها هستند. این واقعیت عریان اقتصادی، زندگی‌های ما و مشکلاتمان را به هم گره زده است. اکنون سلامتی انسان اروپایی به سبک زندگی چینی‌ها گره می‌خورد، اینجا دیگر سخن از سلامتی و بهداشت همانا سخن از گرسنگی گسترده در جهان است و آن نیز سخن از سیاست‌های اقتصادی و پولی دولت‌ها و بانک جهانی است. حال دیگر آنچه یکی

مرآة

اجتماع



آفریقایی با فقر و کمبود منابع شدید به دست آمده است. گزارش‌های بهداشت جهانی می‌گوید سرانه مناسب برای برخورداری از یک نظام سلامت مطلوب بالای ۶ است. این در حالی است که سرانه آمریکا به سختی به ۳ می‌رسد و سرانه ایتالیا و اسپانیا تنها کمی بیشتر از ۳ است. البته اگر برنامه‌های صدا و سیمای جمهوری اسلامی را دیده باشید ممکن است فکر کنید سرانه ایران می‌بایست چیزی بالای ۱۰ باشد، در حالی که ایران با سرانه ۵/۱، با کشورهایی همچون اتیوپی و تیمور شرقی و مالی در پایین جدول رده بندی سرانه بیمارستانی کشورها است. کوشش اینان برای توجیه وضع رقت‌انگیزشان با بزرگنمایی خود، پوشاندن واقعیت‌ها و انحراف افکار عمومی البته بازی‌ای قدیمی است. سال‌هاست ایران همان سیاست‌های تعدیلی بازار جهانی را در کاهش خدمات عمومی، پولی‌سازی آموزش و درمان پیش می‌برد؛ البته بدون آنکه رشد و پیشرفت متداول اقتصاد آزاد کشورهای دیگر را داشته باشد. حکایت آش نخورده و دهان سوخته شده است! بیکاری فزاینده، تورم خردکننده، خصوصی‌سازی و چپاول دارایی‌های عمومی و اختلاس و تباهی، تنها ره‌آورد درهم‌آمیختگی ایدئولوژی و اقتصاد بازار بوده است. به‌راستی اینجا الگوی نوین و بی‌همتایی از حکمرانی در کار است! به نام انقلاب مستضعفان و به کام سرمایه‌داری رانتی! با این همه باید گفت، پس از کرونا برای دولت‌ها در بر همان پاشنه‌ی پیشین خواهد چرخید. تنها این آگاهی هشدار دهنده‌ی برآمده از کرونا است که می‌تواند بر پیکره گروه‌های اجتماعی از هم گسیخته کنونی، برای حرکت به سوی کنش‌های جمعی کارساز در حیطه حق حیات سالم و عادلانه‌ی همگانی، روح امید بدمد. جبهه مشترکی که مبارزان کارگری، محیط زیستی، فمینیست، برابری‌خواهان قومی و نژادی را در بر بگیرد و از بحران فعلی به سوی تغییرات بنیادین و پایدار سیاسی و اجتماعی در آینده حرکت کند.

سقوط می‌کنند. بحران کنونی، بیش از آنکه برآمده از کشندگی ویروس کرونا باشد، برآمده از کشندگی جنون افسارگسیخته‌ی «سود» است که در کمبود شدید امکانات پزشکی پدیدار شده است. حالا همه آن شیفتگان «لایف استایل» مصرف سرمایه‌داری از خود می‌پرسند ناگهان چه شده است؟ آن علم پزشکی پیشرفته و شکست‌ناپذیری که هر کدو تنبل را به آنجلینا جولی بدل می‌کرد، به سر و صورت میلیون‌ها نفر در کسری از زمان، ژل و پروتز می‌چپاند و تا آنجا پیش می‌رفت که می‌توانست منقار عقاب را به اندازه نوک گنجشک موزون و زیبا کند، کجا است که جلوی یک ویروس کوچک نادیدنی بایستد؟ چه بسا شگفت‌زده شوند اگر بدانند تعداد بسیار اندکی مرکز تحقیق و مبارزه با چنین ویروس‌هایی در جهان وجود دارد، و یا تعداد دستگاه تنفس مصنوعی‌های تولید شده در جهان یک هزارم دستگاه‌های سولاریوم هم نیست، آنهم در حالیکه هزینه ساخت این دستگاه بسیار کمتر از دستگاه سولاریوم است. اینها به هر روی در یک بزنگاه می‌بایست می‌فهمیدند که نفس کشیدن‌شان از برنزه کردن پوست‌شان مهم تر است. برآیند یک پژوهش در سال ۲۰۱۴ میلادی نشان می‌داد ایتالیا، اسپانیا، فرانسه، انگلستان و آمریکا، پنج کشوری که در رویارویی با ویروس کرونا دوران دردناکی را می‌گذرانند، همگی از سال ۲۰۰۰ پی‌درپی کاهش سرانه تخت بیمارستانی و کاهش بودجه درمان عمومی داشته‌اند. ایتالیا به تنهایی، در ۱۰ سال گذشته، ۷۰ هزار تخت بیمارستانی و کادر درمانی وابسته‌اش را تعطیل و تعدیل کرده است. همان کشوری که چیزی نمانده است که یک نوار سیاه به پرچم سه رنگش بیفزاید. سازمان بهداشت جهانی، متوسط سرانه درمان کشورها را ۳ تخت به ازای هر ۱۰۰۰ نفر می‌داند. این متوسط، با در نظر گرفتن سرانه چین و هندی که با جمعیت میلیاردی هرگز توان حتی یک تخت به ازای هر هزار نفر هم نخواهند داشت و کشورهای

مراد

اجتماع

ضیافت

در این قسمت از ضیافت، به سراغ دو تن از اقتصاددانان، دکتر الهه کولایی و دکتر فرزین رحیمی رفته ایم و پیرامون شرایط به وجود آمده برای کارگران و طبقات فرودست، بر اثر بیماری کرونا، سیاست های اقتصادی چند ساله اخیر و همچنین آخرین تغییرات قانون کار با آنان به گفتوگو نشستیم. هدف ما در این ضیافت، دریافت دیدگاه های مختلف پیرامون شرایط زندگی این قشر فراموش شده می باشد. امید است با ادامه این گفتوگوها برای رسیدن به امر و نظری مشترک قدمی مثبت برداریم.

۲) آیا ادعای دولت مبنی بر حمایت از کارگران از طریق تعیین حداقل دستمزد، به نفع کارگران است؟ اگر به نفع آنهاست، چرا کارگران و نمایندگان آنها چنین فکر نمی کنند؟ بنظر شما، آیا تعیین حداقل دستمزد باعث افزایش فشار بر کارفرما و ترغیب آنان به تعدیل نیرو و اخراج کارگران است

۳) به نظر شما چه راه حلهایی برای رفع مشکلات مربوط به کارگران و کاهش این قبیل تعدیل نیروها وجود دارد؟

شرایط اقتصادی امروز جهان تحت تاثیر همه گیری ویروس کرونا، موجب شده سیاستمداران و دولت ها تصمیماتی اتخاذ کنند که در نتیجهی آنها، قشر آسیب پذیر جامعه، کارفرمایان و بیش از همه، کارگران تحت فشار اقتصادی بیشتری قرار گیرند.

۱) چه تصمیماتی از طرف دولت ها و حکومت های مرکزی، مزید بر علت گسترش کرونا و وضعیت اقتصادی جهان شد و به این نوع فشارهای مضاعف بر طبقه فرودست جامعه دامن زد؟

مرآة

ضیافت

فرزین رحیمی

این بزرگ ترین لطمه ای است که به عموم اقشار جامعه وارد شده است، از یک طرف عدم دسترسی افرادی به خدمات درمانی و در پی آن وقوع آسیب هایی در آنان، که طبیعتاً اقشار فرودست از این بابت همیشه در مضیقه هستند و از طرف دیگر به معاش بسیاری از خانواده ها لطمه وارد شده است. به عبارت دیگر دولت ها پیش بینی این را نداشته اند که بتوانند یک چتر حمایتی ایجاد کنند تا فرودستان در این شرایط دچار آسیب و اذیت نشوند، به طور خلاصه، مشکلی که دولت ها ایجاد کرده اند پیشتر از خود بحران کرونا به اصطلاح بذرش کاشته شده بود و بیماری کرونا باعث شد تا این مسئله آب یاری شود و رشد کند و دیده شود.

۲) هر نوع مداخله ای در قرارداد آزادانه بین دو نفر، هم قرارداد را هزینه بردار می کند و هم ناقض آزادی طرفین معامله می باشد. دولت ها با تعیین حداقل دستمزد عملاً دارند در یک قرار داد آزادانه بین یک نفر نیروی کار و نفر استخدام کننده ایجاد مداخله می کنند این قضیه به هر دو طرف معامله آسیب می زند. اولاً به دو طرف از لحاظ آزادی دارد لطمه می زند و ثانیاً باعث می شود کار فرما آن تعداد نیروی کار متناسبی را که برای کارهای متفاوت نیاز دارد نتواند جذب کند. بسیاری از مشاغل به نیروی کاری نیازمند هستند که پاره وقت باشد و با دستمزد خیلی کمی انجام شود اما به خاطر قوانین حداقل دستمزد و یا کلاً فراتر از آن، قوانین به اصطلاح اداره کار

۱) اصلی ترین کار ویژه هر دولت تأمین و تضمین حقوق طبیعی افراد است که به طور کلی شامل صیانت از مال، جان و آزادی شهروندان می شود. هر تصمیم دیگری که دولت ها اتخاذ می کنند اگر در این اصل کلی پاسداری از حقوق کلیه افراد نباشد توجیح پذیر نیست، به ویژه زمانی که وجهی از این حقوق طبیعی افراد به طور کامل تأمین و تضمین نشده و دولت ها مداخلات را در حوضه های دیگر از قبیل مسائل فرهنگی انجام می دهند یا سیاست گذاری هایی برای کشف سیاره های دور دست و بطور کلی هر برنامه توسعه ای که لزوماً به حقوق طبیعی افراد گره نخورده است. نکته ی شایان توجه این است که دولت ها تخصیص بهینه بودجه پیش از بروز این بحران ها را نداشته اند، بعنوان مثال یک مجموعه بودجه که از طریق مالیات های اخذ شده از مردم به دست آمده، دولت ها به جای آنکه اولویت ها و تأمین حقوق طبیعی افراد یعنی جان، مال و آزادی افراد را در تقدم قرار دهند و در شرایط بحرانی که این موارد ممکن است در خطر باشند و اصطلاحاً برای روز مبادا برنامه ای داشته باشند، بودجه را در موارد غیر بهینه ای مصرف کرده اند.

بیکاری یک درآمدی به سمت افراد فرو دست جاری می‌شود که این باعث می‌شود مشکلات آن‌ها حل شود. اما همین نوع نگرش معمولاً تورم زاست و باعث می‌شود قدرت خرید طبقه کارگر همیشه از نرخ‌های بازار عقب تر بماند اما اگر

باعث می‌شود فرد نتواند تمام این افراد را جذب کند و مجبور شود با تعداد افراد کمتری کارها را انجام دهد که با قوانین سازگاری بیشتری داشته باشد. به عبارت دیگر کارفرما میل به اینکه افراد خواص تری را برای مشاغل خاص تری انتخاب



مرارا

صیافت

سیاست گذاری معطوف به مهار تورم باشد، مهار تورم نه به معنی سرکوب قیمت‌ها بلکه به معنی ابزارهای مادی مانند کنترل حجم نقدینگی تا نرخ‌ها به تثبیت برسد و به این ترتیب افراد بتوانند از یک قدرت خرید معقول و مناسب تر برخوردار شوند. در چنین شرایطی با یک فاصله زمانی میان مدت هم نرخ بیکاری خودش را تعدیل می‌کند و هم به لحاظ کلان اقتصاد کشور در وضعیت بهتری قرار می‌گیرد. در پی این سیاست گذاری که می‌تواند تورم را بهتر مهار کند، قوانین مربوط به حداقل دستمزد و مالیات‌های بر درآمد و قوانین کار و هرآنچه مداخله زاست، باید برداشته شود. طبیعتاً مقررات زدایی باید همزمان با کمینه سازی دولت باشد و دولت هزینه‌های سنگینی را که برای حفظ ساختار موجودش می‌کند باید کاهش دهد، از طرف دیگر منابعی که موجود است به نوعی باز تخصیص پیدا کند که معطوف به حمایت از حقوق طبیعی افراد باشد تا ما اطمینان پیدا کنیم که هیچ کس به دلیل گرسنگی و یا مسائل درمانی فوت نمی‌کند. یکی دیگر از راهکارهای موجود مبحث پیگیری اصول آزاد سازی است یعنی مرزهای کشور گشوده شود و کالاهای ارزان به ازای اینکه یکسری شغل مازاد از بین برود وارد کشور شود و قدرت عموم جامعه برای خرید آن کالاها بیشتر شود. این تصمیمات در میان مدت و

کند از دست می‌دهد.

از یک طرف هم دارد به جامعه فرو دست یک سرزمین لطمه وارد می‌شود چرا که به بهای حمایت و صیانت از قشر محدودی از نیروی کار خیل عظیمی از افراد فرو دست جامعه شانس ورود به بازار کار را از دست مدهند کسی حاضر نیست در قیمت‌های بالاتر این افراد را استخدام کند و در نتیجه گروه کثیری از مردم از بازار کار دور می‌مانند صرفاً به بهای اینکه گروه محدودی از نیروهای فعالاً استخدام شده از معیشت بهتری برخوردار باشند در نتیجه قوانین حداقل دستمزد و یا قوانینی مثل مالیات بر درآمدها و همه این‌ها عملاً دارد به جامعه آسیب می‌زند.

۳) برای کشف راهکار ما باید به مسئله از یک زاویه دیگر نگاه کنیم. به عبارتی به جای اینکه دغدغه ما بیکاری افراد و نرخ بیکاری باشد باید دغدغه ما قدرت خرید عموم جامعه و به طور مشخص اقشار فرو دست باشد. این قدرت خرید نسبت مشخصی با نرخ تورم جامعه پیدا می‌کند بنابر این اگر دولت‌ها می‌خواهند سیاست گذاری را انجام دهند باید معطوف به تثبیت اقتصادی و تثبیت نرخ بهره یا همان نرخ تورم باشد و اصلاً مداخله‌ای در بازار کار نداشته باشد متأسفانه دولت‌ها کوتاه نگر هستند یعنی بازه‌های زمانی کوتاه مدت را لحاظ و فکر می‌کنند با درمان

یک بار برای همیشه مشکلات اقتصادی را حل می‌کند اما اگر صرفاً به بیکاری توجه داشته باشیم هر بار در یک دور باطل با نرخ تورم چرخه‌های کسب و کار و یا چرخه‌های رونق رکود را تجربه میکنیم و هیچ وقت مسائل اقشار فرودست به آن صورت که باید حل نمی‌شود.



الهه کولایی

در همه کشورهای جهان، دولت‌ها سعی کرده‌اند در برابر تاثیر منفی همه‌گیری کرونا بر فعالیت‌های اقتصادی و در واقع بخش خصوصی و البته بخش عمومی که باید سود آوری‌اش در همه زمینه‌ها مورد توجه قرار بگیرد با اختصاص دادن منابع مالی مناسب این فشار را بر دوش کارگران کاهش دهند یا به نوعی زمینه ادامه فعالیت دوباره کارفرمایان را فراهم کنند تا آنها بتوانند در شرایط دشوار کاهش تقاضا، در زمینه‌های مختلف پاسخگوی نیازهای کارگران باشند. طبیعی است که نه فقط کارگران بلکه بسیاری از افراد که مشاغل خود را از دست می‌دهند نیازمند حمایت دولت‌ها هستند، در چنین شرایطی در همه کشورهای جهان، این حکومت‌ها هستند که باید منابع لازم را از محل تخصیص منابع ملی فراهم کنند تا بتوانند این حمایت‌ها را اجرایی کرده و از شدت فشارها بر گروه‌های آسیب‌پذیر اجتماعی اقتصادی کم کنند. البته لازمه این موضوع این است که هم خود دولت‌ها از منابع لازم در این زمینه برخوردار باشند و هم اینکه اولویت این مسئله را مورد توجه قرار بدهند. بنابراین هرچه رابطه دولت‌ها با ملت‌ها نزدیک تر باشد و آنها منافع عمومی و مصالح مردم را در اولویت بالاتری قرار دهند این سیاست‌ها بهتر اجرایی می‌شود و جنبه عملی بیشتری خواهند گرفت.

به هرحال این وظیفه دولت‌هاست که حداقل دست‌مزد را متناسب با نرخ تورم و مسائلی که تأمین نیازهای اولیه و اساسی مردم به آن وابسته است مشخص کنند. طبیعی است که دست‌مزدها بخشی از هزینه‌های تولید به شمار می‌آید و برای کارفرمایان نیز باید جاذبه‌های لازم را برای ادامه فعالیت آنها فراهم کند. در اینجا نیز نقش دولت‌ها برجسته می‌شود، چرا که این دولت‌ها هستند که با تدوین و اجرای قوانین حمایتی مناسب، باید تسهیلات لازم را برای کارفرمایان را فراهم کنند تا آنها بتوانند از طریق حضور فعال در بازار ملی و حتی بین‌المللی امکان لازم برای تأمین این حداقل

دست‌مزد را به دست بیاورند. در واقع دولت‌ها این امکان را دارند که با تدوین قوانین و تغییر مقررات حمایت‌هایی را در مورد کارفرمایان اعمال کنند که در سطح ملی و بین‌المللی انگیزه‌های لازم برای پذیرش این حداقل دست‌مزدها را داشته باشند. دولت‌ها در زمینه ایجاد شرایط مناسب مالی و اقتصادی و البته تعیین اولویت‌های توزیع منابع نقش بسیار تعیین‌کننده‌ای دارند، آنها هستند که تصمیم می‌گیرند چه سهمی از منابع عمومی را در اختیار ملت قرار بدهند یا در واقع چگونه منابع ملی رو توزیع کنند.

در اینجا حضور نمایندگان مردم در نهادهای نظارتی و خود دستگاه‌های اجرایی بسیار تعیین‌کننده است. حتی نهادهای مدنی و نهادهایی که خود بخش خصوصی می‌تواند آنها را به وجود بیاورد، برای کنترل رفتارهای دولت می‌تواند بسیار موثر باشد. به هرحال صرف ابلاغ حداقل دست‌مزد به نفع کارگران نیست بلکه باید شرایط برای کارفرمایان به گونه‌ای باشد که بتوانند به کار و تولید ادامه دهند.

صرف اعمال فشار بر کارفرمایان کافی نیست و ایجاد شرایطی که کارفرمایان بتوانند به فعالیت خود ادامه دهند بسیار مهم است. در واقع باید نگاهی همه‌جانبه به موضوع حداقل دست‌مزدها داشت و از نگاه صرفاً مکانیکی پرهیز کرد به هرحال کارگران و نمایندگان آنها حق دارند برای حداقل زندگی‌شان تقاضاهای را مطرح کنند که می‌تواند در این حداقل دست‌مزد انعکاس پیدا کند اما اینکه صرفاً به این مسئله پردازیم ضرورت تأمین منافع آنها را در پی نخواهد داشت.

باز همانطور که اشاره کردم تعیین حداقل دست‌مزد طبیعتاً فشار را بر کارفرمایان اضافه می‌کند و حتماً باید یک نگاه سیستمی به این قضیه داشت، یعنی کارگر به عنوان بخشی از مجموعه عوامل تولید و فرایندی است که می‌تواند یک کسب و کار را تداوم ببخشد و آن را ارتقا دهد و سودمندش کند و این سود باید بتواند به صورت عادلانه بین کارفرما و کارگران تقسیم شود. و به طور طبیعی نهادهای کارگری تمرکزشان روی حقوق و منافع کارگران است و این کاملاً پذیرفته شده است، اما از جهت حکومتی و نگاه کلی باید یک نگاه متعادل را از طریق گفتگو و مذاکره بین نهادهای مدنی مربوط به وجود آورد و دولت هم همانطور که اشاره کردم باید ساز و کار مناسب را برای ایجاد یک رابطه مناسب بین کارفرمایان و کارگران ایجاد بکند و البته ما اینجا کاملاً متوجه می‌شویم که روابط خارجی و اقتصاد بین‌الملل و روابط تجاری بین‌المللی چقدر می‌تواند در این زمینه تاثیر گذار باشد و کشورهای که در این زمینه موفق هستند و می‌توانند روابط سازنده

مرآة

صیافت

بتوانند حقوق کارگران را در حدی که منافع آنها و یک سطح قابل قبولی از زندگی برای آنها برآورده شود تأمین کنند. کارفرمایان هم امید به ادامه کار و امید به ادامه فعالیت سازنده هم برای آنها و هم برای اقتصاد ملی را داشته باشند که در این زمینه طبیعتاً اقتصاد بین‌الملل و تجارت خارجی نقش بسیار تعیین‌کننده‌ای دارد و تعامل سازنده با جهان می‌تواند به گشایش اقتصاد ملی کمک بکند و کارفرمایان را تحت نهادهای نظارتی از رانت-خواری و دست اندازی به منابع ملی بازدارد. و آنها را در مسیر تولید به نفع اقتصاد ملی و مردم هدایت کند که طبیعتاً در چنین چارچوبی دست‌یابی کارگران به حقوقشان هم قابل پیگیری خواهد بود اما اگر از

و همه جانبه‌ای را با جهان شکل دهند، طبیعتاً فرصت‌های زیادی برای کارگران و کارفرمایان ایجاد می‌کنند و می‌توانند هم با همسایگان و هم با کشورهای دور و نزدیک در این زمینه ارتباطشان را گسترش دهند. به عبارت دیگر بازارها را گسترش دهند و سود ناشی از این روابط را بین کارفرمایان و کارگران تقسیم کنند البته دولت‌ها در اینجا نقش بسیار مهمی دارند اینکه مانع رانت، سوءاستفاده و برخورهای غیر قانونی بشوند و از طریق تقویت نهادهای ناظرچه در سطح حکومت و چه در سطح جامعه مدنی جلوی فساد و سوء استفاده را بگیرند و تولید را در مسیری قرار دهند که از طریق بهبود و ارتقاء آن هم کارفرمایان و هم کارگران منتفع



مرآرا

صیافت

طریق رانت خواری افراد بدون صلاحیت بدون توانمندی بر اساس رانت بر محیط کسب و کار حاکم شوند و کسب و کارها در چنین رابطه‌ای شکل بگیرد و منافع مردم و منافع عمومی به حاشیه رانده شود کارگران نیز بسیار صدمه خواهند دید بنابراین جلوگیری از تعدیل نیروها موکول است به شکوفایی اقتصادی و ارتقاء اقتصاد ملی از طریق مبارزه با رانت و فساد که البته این‌ها مسائلی است که به صورت مستقیم با حوزه سیاست ارتباط پیدا می‌کند.

شوند و از تشدید تضاد بین این دو گروه با ایجاد سازوکارهای کارآمد، نظام تأمین اجتماعی و خدمات اجتماعی مناسب، جلوگیری کند. همانطور که اشاره کردم به هر حال کارفرمایان برای تأمین سود و یا در واقع حداقل سود برای تداوم فعالیت‌هایشان با ملاحظات جدی روبه‌رو هستند و نمی‌شود اعمال فشار را صرفاً روی کارفرمایان منتقل کرد و آنها را در شرایط ناکارآمدی تولید و شرایط اقتصادی مجبور کرد که دستمزدهای کارگران را رعایت کنند. که البته این حق کارگران است اما باید شرایط مناسب برای تداوم فعالیت‌های تولیدی فراهم شود به عبارت دیگر شرایط مناسب برای کارفرمایان که بتوانند کسب و کارهایشان را حفظ کرده و نیازها و سود عادلانه خود را تأمین کنند. لازمه این موضوع آن است که اقتصاد ملی در یک شرایط عادلانه و منصفانه مدیریت بشود و نهادهای کارگری

پیرامون رنج و مفهوم آن

در دیدگاه دینی وجود هر معقوله‌ای به دلیل هدف و علتی است و رنج نیز از این قاعده مستثنا نیست. در این میان مفهوم رنج یکی از پرچالش‌ترین مفاهیمی بوده که فلاسفه و الاهیات دان‌های زیادی سعی در تشریح چپستی آن داشته‌اند.

برای من نیز رنج و مفهوم آن همیشه همراه با سوالات بسیاری در دل خود بوده و حال با این مقاله سعی در یافتن پاسخی برای برخی از این سوالات دارم.

لازم به ذکر است یکی از انگیزه‌های اصلی نویسنده برای نوشتن این نوشتار آشنای‌اش با آثار سیمون وی بوده و به طبع آن برای آنکه مخاطب به درک بهتری از نوشتار دست یابد بخشی از آن به شرح این نظریات اختصاص می‌یابد. سیمون وی معتقد است که همه حرکات طبیعی روح توسط قوانینی

شبيه به قوانین ثقل فیزیکی ظبط و مهار می‌شوند {۱} ۱. از نظر این فیلسوف نیروی ثقل حاکم بر جهان مادی خود نشان دهنده وجود یک سری وابستگی مادی حاکم بر روی گرایش‌های نفسانی انسان است.

او معتقد است که قانون اخلاقی ثقل است که نحوه رفتار روح را مشخص می‌کند مگر آنکه خدا مداخله کند. برای فهم بهتر منظور سیمون وی بهتر است این نکته گفته شود که در واقع این نیروی ثقل مانند یک کشش طبیعی روح به برخی مسائل است که بعضی حالتی غریزی دارد مثلاً پرخاش کردن به دیگران در هنگام رنج کشیدن یا عصبانی شدن.

سیمون وی می‌گوید درست همانطور که ثقل تنهی نیروی فیزیکی حاکم بر جهان ماده نیست ثقل اخلاقی نیز تنهی قانون حاکم بر روح انسان نمی‌باشد. دو نیرو به انسان حکمرانی می‌کند: نور و ثقل {۲}؛ او در تشبیه خارق‌العاده خود از نحوه عملکرد این دو نیرو بر روح انسان که اسم آن‌ها را ثقل (gravity) و لطف (grace) می‌گذارد، روح انسان که اسم را به گیاهی تشبیه می‌کند او در این مثال از ما می‌خواهد که یک دانه را در نظر بگیریم که زیر فشار یک تکه

بتون جوانه می‌زند. نیروی ثقل وارده از طرف بتون بر روی جوانه برای سرکوب آن و در واقع مانعی برای رسیدن او به مطلوب و آنچه او اشتیاق بسیار برای رسیدن به او دارد یعنی نور است. نوری که لازمه حیات جوانه‌ای است که از دل دانه در حال رشد است و در واقع این ماهیت دانه است که دارد به گیاه تغییر می‌کند. از یک محصول به یک تولیدکننده.

در این تشبیه سیمون، نور همان لطف خداست و شوق دانه (جوانه)

برای رسیدن به نور

همان شوق انسان

به خدا است. یکی

دیگر از مواردی

که او با این تشبیه

سعی در نشان دادن

آن دارد تصویر یاز

لطف خداست، که

نزول می‌کند تا در

ظلمات روحمان

دفن شود و تنها

منبع انرژی است

که می‌تواند گرایش

به سوی شر را که

همان قانون اخلاقی

ثقل است، خنثی

کند. شاید تا اینجای کار برای شما سوال پیش بیاید

که خوب اینها چه ربطی به مفهوم رنج دارند برای این

امر باید اجالتاً از شما بخواهم کمی صبور تر باشید

و به مطلبی که حال می‌خواهم شرح دهم و سوالی که

می‌پرسم دقت کنید.

ادم تشنه طلب آب می‌کند و هرچند تشنه‌تر عطش‌اش

برای سیراب شدن بیشتر است. این تمثیل به خوبی

نشان دهنده منظور نویسنده برای این مفهوم است که

هرچند رنج به ذات چیزی خیر به حساب نمی‌آید اما

به ذات شر هم نیست. رنج نشانه کمبودی در انسان یا

محیط پیرامون او است که دارد احساس می‌کند. رنج،

در تضاد با شادی و در غیاب آن باعث می‌شود انسان

نیاز خود به شادی را درک کند. به واقع اگر رنجی در

این دنیا وجود نداشت آن وقت دیگر شادی و عشق

نیز مفهوم خود را از دست می‌دادند.

همیشه آدمی در مقابل رنج از خود سوال می‌پرسد

که چرا خداوند در این دنیا هیچ اثری نمی‌گذارد

چرا آن بچه سرطانی باید رد رنج بمیرد و آن یکی

دیگر بتواند در کمال سلامت از زندگی لذت ببرد؟

چرا برخی اینگونه رنج می‌کشند و از فرصت حیات



ابوالفضل تشکری

مهندسی شیمی ۹۵

مرآة

فلسفه

محروم می‌شوند و دیگرانی از فرصت بهرمنند هستند؟ جواب ساده و کوتاه است این واقعیت جهانی است که خداوند خلق کرده. به عبارت دقیق‌تر همان طور که سیمون وی از این ویژگی به عنوان ضرورت نام برده و آنرا این گونه تعریف می‌کند. آفرینش نوعی و نهادن است. خدا با آفرینش هر آنچه غیر خود اوست بالضروره آفریده خود را و می‌نهد... خدا کل وجود ما جسم، احساس، عقل، عشق را در دستان ضرورت بی‌رحم ماده و خشونت شیطان رها می‌کند، مگر آن جزء ازلی و ابدی و فوق طبیعی روحمان را. {۳}

رابطه مفهوم ضرورت با رنج آنجا مشخص می‌شود که ما فرض کنیم اگر شری وجود نداشته باشد آیا خیر اصلا مفهومی دارد، اگر رنجی نباشد اصلا لذت می‌تواند معنی دهد؟ به عبارت دیگر این رنج است که توان عشق ورزیدن را در نهاد ما به وجود می‌آورد. هرچند سیمون وی به مفهوم ضرورت پی می‌برد و او را به عنوان یک واقعیت جاری در جهان می‌پذیرد اما می‌توان گفت حداقل دلیل وجودش را کامل شرح نمی‌دهد. در واقع آنچه که مشیعت خدارا در مورد وجود ضرورت و نهادن را ملموس‌تر می‌کند فهم این ساختار است که اگر خدا این جهان و تمام ویژگی‌هایش را بدون هیچ قاعده و ساختاری اعمال می‌کرد دیگر انسان به یک عروسک خیمه شب بازی می‌مانست که اختیاری از خود ندارد و در نتیجه می‌توان گفت حیات و ره آورده‌هایش نیز چیزی بیش از یک نمایش تراژدیک نیست. اما خوب وجود ضرورت مسئله را به ما یادآوری می‌کند که در واقع نه تنهی تمام ما در انتخاب آزاد هستیم بلکه نسبت به آن مسئول نیز می‌باشیم.

البته شاید برای برخی این سوال پیش بیاید که اصلا می‌توان چنین نظریه‌ای را اخلاقی و عادلانه توصیف کرد؟ وقتی تمام انسان‌ها از یک فرصت یکسان برخوردار نیستند چگونه انتظار می‌رود که این سیستم را عادلانه خواند. چطور می‌شود شما یک فرد از طبقه متوسط در یک کشور پیشرفته را که بسیاری از امکانات در اختیارش است را با یک فرد دیگر در یک کشور فقیر زندگی می‌کند و هیچ امکاناتی برای رشد ندارد مقایسه کرد؟ اصلا امکانی برای آن مادر جوان آفریقایی که حتی توان سیر کردن کودک خود را ندارد وجود دارد؟ چطور یک عقل سلیم می‌پذیرد که او هم توان رشد یا عشق ورزیدن به خدا را دارد؟

این سوال یکی از چالشی ترین سوال‌هایی بود که من در مورد رنج به آن برخورددم و البته جوابی که برای آن پیرا کردم نیز یکی از چالشی ترین مباحثی است که در این مقاله مطرح می‌کنم. جواب این است که شما از کجا مطمئن هستید که آن فردی که در ظاهر در بدبختی تمام زندگی می‌کند معرفتش و عشقش به خدا و تمام این هستی از آن کسی که خود را وقف شناخت و عشق ورزیدن به او کرده و از بسیاری از امکانات حمایتی برخوردار بوده بیشتر نیست؟ من تعجب می‌کنم که چه چیزی باعث شده کسی فکر کند

که یک عالم دینی و یک فرد مومن از آن مادر گرسنه آفریقایی پیش خدا عزیز تر است؟! مگر این عیسی نبود که می‌گفت خوشا به حال دلهای شکسته که خداوند نزدیک آنان است و مگر این حدیث قدسی را نشنیدید که می‌گوید من همدم دل‌های شکسته هستم؟! یا این سخن امام سجاده را که خدا هر دل غمگینی را دوست دارد؟ (کلینی کافی جلد ۲ ص ۹۲)

البته این به معنی خیر بودن رنج یا فقر نیست بلکه این واقعیت را نشان می‌دهد که انسان به واسطه رنج و در موقعیت درماندگی و محنت کامل (حالتی که از آن در متون دینی به عنوان دلشکستگی یاد شده است) بالا ترین توانایی را برای خالصانه عشق ورزیدن دارد. باز اینجا تاکید می‌کنم که این‌ها به معنی این نیست که هر که رنج بیشتری می‌کشد از رحمت خدا بیشتر نسیب می‌برد نه الزاما چنین نیست بلکه این رنج یک فرصت است که انسان با تجربه آن و چگونگی مواجهه با آن می‌تواند امکان‌های بسیاری را خلق کند.

در این حالت انسان نه از سر ترحم محبت می‌کند و نه چیزی دارد که بتواند به واسطه فدا کردن آن به آن که او را دوست میدارد ابراز علاقه کند. اینجاست که انسان صرفا از سر نیاز به خدا روی می‌کند و او را با تمام وجود خوانده و لمس می‌نماید. دقیقا این اشتیاق رسیدن به نور (لطف) است که انسان را لایق اعطای این لطف می‌سازد.

و تازه اینجاست که فرآیند تغییر و تحول شروع می‌شود دانه جوانه می‌زند و جوانه راه خود را از لابه لای شکاف‌های تکه‌های بتونی کف پیاده رو پیدا خواهد کرد. به دنبال نور خود را به سطح می‌رساند بعضا عابرین پیاده او را لگد می‌کنند اما دانه دیروز قصد ندارد از حیات و رشد دست بکشد، او نور را طلب می‌کند.

ما که همه بردگانیم برای رهایی از ارباب‌های خود نیاز داریم که این رنج را به جان بخریم. باید به سمت درهای بسته قدم برداریم با آنکه در پیمان زنجیرهاست و به سمت آن‌ها دست دراز کرده منتظر رحمت (معنی دیگر grace رحمت است) خدا بود تا درهای بسته گشوده شود.

و هر از گاهی گوشه خیابان‌های این شهر چند گل سرخ را می‌بینید که از میان پیاده روها سر بیرون آورده و اینگونه با ما سخن می‌گویند که بخواهید، که به شما داده خواهد شد؛ بجوید، که خواهید یافت؛ بگویند که در به رویتان گشوده خواهد شد.

1. gravity and grace pag one

2. gravity and grace pag one

3. first and last notebooks page one hundred and fifty-one

خانواده به مثابه آسیب

در مقدمه بگویم که چرا تصمیم گرفتم در مورد این موضوع بنویسم. این موضوع را انتخاب کردم زیرا فکر می‌کنم بیشتر مشکلات اطرافیانم ریشه در رفتارها و سنت‌های خانوادگی و قومی آن‌ها دارد. با مشاهده و بررسی انسان‌ها بخشی از رفتارهای آن‌ها نیز برای ما موشکافی می‌شود و شاید حتی حس متقابلی میان ما پیدا شود.

از کودکی ما تحت تاثیر رفتار نزدیکانمان قرار می‌گیریم زیرا تنها مرجع رفتاری ما آن‌ها هستند، در نتیجه سعی می‌کنیم خودمان را شبیه آن‌ها کنیم. از آنجا که من باور دارم انسان‌ها سرشت از پیش تعیین شده و فطرت مشترک ندارند و خود افراد سازنده‌ی شخصیت خودشان هستند؛ ما همواره در معرض تجربیات مختلف قرار می‌گیریم، لحظه به لحظه در حال تغییر و خودسازی و دگرگونی هستیم. این روند تا آخرین لحظه زندگی ادامه دارد. پس سیری که از نوزادی در ذهن دارم را ارائه می‌دهم:

از آنجا که نوزاد در رشد خود همواره نگاه و تکیه گاهش مادر است پس اولین مرجع اخلاقی، رفتاری او مادرش است. با کمی بزرگتر شدن و تعامل با محیط پیرامون و گسترده‌تر شدن دامنه ارتباطش، تاثیرپذیری او نیز به انسان‌های بیشتری معطوف می‌شود. در این سیر لحظاتی وجود دارد که انسان احساسات مختلفی تجربه می‌کند اعم از ترس، امنیت و ناامنی، شادی، لذت و... که این احساس‌ها هم می‌توانند بیرونی باشند و هم درونی.

کودک از همان ابتدا با انتخاب کردن مواجه می‌شود و این اصل اول و همیشگی آزادی برای اوست. پس کودک در مسیر رشد خود با دیدن رفتارها و وقایع مختلف همواره در حال انتخاب برای شیوه رفتار و آنالیز رفتاری خود یعنی نقد لحظه به لحظه خودش است؛ اما از این امر کاملاً آگاه نیست و به صورت ناخودآگاه و طبیعی صورت می‌پذیرد.

پس خانواده در سنین کودکی نقش بسیار مهمی در شکل‌گیری شخصیت یک فرد دارد و کودک تا به محیط اجتماعی بزرگتری نرود مرجع اخلاقی او خانواده و نزدیکانش هستند. حتی در مدرسه نیز در سال‌های ابتدایی تحصیلش مرجع اصلی او خانواده است.

حال بیشتر خانواده‌های ایرانی طبق رفتار و سنت پیشین و حتی معهود، رفتارهای مطلق را از نظر اخلاقی ارزش‌گذاری می‌کنند؛ من حتی عقیده دارم به زور به خورد بچه می‌دهند، و این جبر بزرگی است در برابر اختیار و آزادی انسان.

در این فرایند جبری ارزش‌هایی که در ذهن کودک ساخته شده در هر لحظه از طرف خانواده، که به ضعم

من مرجعی جبری و مطلق است، امکان تخریب یا مواجهه با نکوهشی از طرف آن‌ها می‌شود. و کودک در سانسور کردن خودش توانایی شگرفی می‌یابد یا اگر خودسانسوری نکند پنهان کاری می‌کند و یا مطیع امر خانواده می‌شود.

پس خانواده با درصد بالایی می‌تواند باعث بیماری‌های روانی، دور شدن انسان‌ها از خود اصلیشان و حتی شاید درگیر شدن آدم‌ها با مسائلی مثل اعتیاد، مشکلات جنسی و... باشد.

این امر یعنی پذیرش خانواده به عنوان مرجعی صحیح در دختران بیشتر است. این امر مرا عصبی می‌کند چرا که دختران این سرزمین این جبر را تا حد زیادی عشق پاک خانواده می‌شمارند و همواره خانواده به عنوان یک نهاد پاک و منزّه از هرگونه اشتباه و بدجنسی و گناه است.

این می‌شود که جمله «خانواده که بد تو رو نمی‌خواد» می‌شود سرلوحه پاکي و دوستي و عشق. یا حتی این جمله «فامیل آگه گوشت تورو بخوره استخونت رو دور نمی‌ندازه» می‌شود ارزش‌گذاری برای آشنایان و اقوام. هرچند این نکته فراموش می‌شود که ضربه‌ای که خانواده با نیت خیرش می‌تواند به یک فرد بزند هیچ وقت هیچ دشمنی نمی‌تواند...

برای افرادی که من روزانه می‌بینم نام مادر پاکترین نامی است که می‌توانند بشنوند و به زبان بیاورند. اگر نزد آن‌ها خاطره‌ای از مادر گفته شود می‌گویند: «آخ عزیزم» البته این موضوع بیشتر بین دختران است. فکر نمی‌کنید چیزی که در این جمله حس می‌شود دلسوزی نکبت باری است؟ آیا اگر فعلی که در حق مادر بسیار عزیز است و احساسات ما را برمی‌انگیزد، در حق فرد دیگری نمی‌تواند اینقدر دلنشین باشد؟

شما با کشیدن پتو روی مادرتان جوری احساس ارزشمندی و دوستی با بشریت می‌کنید که از نظر من این کار خیر شما تبدیل به گناه می‌شود زیرا شما این حس را در کشیدن پتو روی یک فرد بی‌خانمان در کنار خیابان نمی‌کنید شما صلح جو، مهربان و عدالت طلب هستید اما صرفاً برای مادرتان! این نوع نازیبایی از عشق ورزیدن است که هیچ‌گاه به آن شک نمی‌کنید. ما همه چیز را کلیشه‌ای ساخته‌ایم حتی مادر، عشق، خانواده، دوستی و... ولی نمی‌دانیم که عشق به یک فرد باید زمینه ساز عشق به بشریت باشد، عشق به تمام انسان‌ها.

شاید گذر کردن راه سعادت در بین خانواده و اجتماع و سرزمین باشد. باید گذر کردنی را جدی بگیرد که راهی به سوی خویشستن اصلیتان بیابد.



محمد دهقان حسام‌پور

مهندسی شیمی ۹۵

مرارا

اجتماع

